

بررسی انواع پاداش در سوره انبیاء

راضیه رحمانی نژاد*

چکیده

قرآن کریم با ترسیم حیات طیبه و نشان دادن راه وصول به آن، از روش‌های گوناگونی به منظور ایجاد انگیزه در انسان برای وصول به هدف متعالی خود بهره برده است. یکی از روش‌های مهم برای ایجاد انگیزه در انسان، برای وصول به حیات طیب و هدف مطلوب، «تشویق و دادن پاداش» است. تشویق‌های قرآن گستره وسیعی دارند؛ هم به لحاظ کلمات که بدین منظور استفاده شده، هم به لحاظ افرادی که مورد تشویق قرار گرفته‌اند، هم از نظر مشوقان و هم متعلقات تشویق و پاداش‌های متعددی که برای افراد شایسته لحاظ شده است. در این مقاله با توجه به محدودیت‌های نوشتاری، به انواع پاداش‌های دنیوی و اخروی که در سوره انبیاء صراحتاً به آنها اشاره شده است، پرداخته می‌شود. به نظر می‌رسد، وجه مشترک همه این پاداش‌ها، که به شیوه‌های گوناگون بیان شده است، جنبه انگیزشی آنهاست. این مقاله، موضوع فوق را با توجه به آیات قرآن کریم در سوره انبیاء و با استفاده از روش توصیفی-تبیینی بررسی نموده است.

کلید واژه‌ها: پاداش، سوره، انبیاء، سوره انبیاء.

مقدمه

یکی از وظایف مهم مدیر در هر اجتماعی (اعم از خانواده و اجتماع)، ایجاد انگیزه و علاقه به اجرای کار است؛ یعنی ایجاد یا تقویت نیروی درونی در افراد که باعث بروز و تداوم رفتارهای

rahmani.razeiyeh@yahoo.com

*پژوهشگر

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۵



خاصی شود. بدین منظور اندیشوران حوزه رفتار نظریه‌های متعددی درباره پاداش ارائه کرده‌اند. همه این نظریه‌ها بر اساس مطالعات تجربی و با فرهنگ و ارزش‌های خاص حاکم بر جامعه صاحب نظریه صورت گرفته است.

به نظر می‌رسد در جوامع اسلامی با توجه به فرهنگ دینی و ارزش‌های حاکم بر آن و با استفاده از دستاوردهای دانش بشری، باید به مقوله «پاداش» بر مبنای آموزه‌های اسلامی نگریست. در این مسیر مطمئن‌ترین گزینه استفاده از قرآن است؛ کتابی که کلام خالق انسان و آشنا به تمام ابعاد وجودی اوست؛ منبعی که از علم لایزال الهی سرچشمه می‌گیرد و از آغاز زندگی او تا رسیدن به کمال نامحدودش وی را هدایت می‌کند. قرآن کریم راهکارهای متعددی را برای ایجاد انگیزه بیان داشته که در یک استقصای کلی می‌توان این روش‌ها را به دو دسته کلی تقسیم کرد: ۱. روش‌های شناختی همچون دادن بینش درباره جهان هستی و خود انسان در ابعاد گوناگون جسمی و روحی و مانند اینها. ۲. روش‌های رفتاری که مربوط به فعل و عملکرد افرادند و انگیزه تکرار و اصلاح رفتار را در آنان تقویت می‌کنند. در این زمینه روش‌های فراوانی در قرآن وجود دارند. برای رعایت اختصار، در این نوشتار به یکی از مهم‌ترین این روش‌ها، یعنی روش اعطای پاداش اشاره می‌شود که در این روش با ایجاد شوق و رغبت و تقویت روحیه و اعتماد به نفس، فرد را برای به کارگیری تمام نیرو و استعدادش در راه اجرای وظایف آماده می‌سازد. در قرآن روش‌های بیان پاداش شامل پاداش مادی و معنوی می‌باشد.

پاداش‌های دنیوی در سوره انبیاء

همانگونه که قبلاً بیان کردیم، در این سوره همانگونه که از نامش پیدا است فرازهای بسیاری از حالات انبیاء (شانزده پیامبر) آمده است. در این بخش از مقاله به پاداش‌های دنیوی که خداوند به هریک از این انبیاء اعطاء نموده است و علت این اعطاء می‌پردازیم.

۱) رشد فکری

«و لقد آتینا ابراهیم رشده من قبل و کنا به عالمین» (انبیاء، آیه ۵۱)؛ «و در حقیقت، پیش از آن، به ابراهیم رشد [فکری] اش را دادیم و ما به [شایستگی] او دانا بودیم.»



«رشد» در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در اینجا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم از سنین کودکی از آن آگاه شده بود، و ممکن است اشاره به هر گونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه بوده باشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، ص ۴۲۸)

و مقصود از «رشد» معنایی است که در مقابل «غی» و گمراهی قرار دارد، و آن رسیدن به واقع است، و در ابراهیم اهتدای فطری و تام و تمام او به توحید و به سایر معارف حقه است، و اضافه رشد به ضمیری که به ابراهیم بر می‌گردد، اختصاص رشد را به وی می‌رساند، و می‌فهماند که ابراهیم خود لایق چنان رشدی بود، مؤید این معنا جمله «و کنا به عالمین - ما هم او را می‌شناختیم» است، و این کنایه است از علم به خصوصیات حال او، و مقدار استعدادش. (طباطبایی، ۱۳۷۶، ج ۱۴، ص ۴۱۹)

تعبیر به «من قبل» اشاره به قبل از موسی و هارون است. جمله «کنا به عالمین» اشاره به شایستگیهای ابراهیم برای کسب این مواهب است، در حقیقت خدا هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل نمی‌دهد، این شایستگیهاست که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است، هر چند مقام نبوت یک مقام موهبتی است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، ص ۴۲۹)

و معنای آیه این است که سوگند می‌خورم که ما به ابراهیم دادیم آنچه را که وی مستعد و لایق آن بود، و آن عبارت بود از رشد، و رسیدنش به واقع، و ما او را از پیش می‌شناختیم. و همانطور که گذشت مراد از آنچه خدای سبحان به ابراهیم داد، همان دین توحید و سایر معارف حقه است که ابراهیم (علیه‌السلام) بدون تعلم از معلمی، و یا تذکر مذکری، و یا تلقین ملقنی، با صفای فطرت و نور بصیرت خود درک کرد. (طباطبایی، ۱۳۷۶، ج ۱۴، ص ۴۱۹)

۲) اعطای سرزمین پر از برکت

«و نجیناه و لوطا إلی الأرض التي بارکنا فیها للعالمین» (سوره انبیاء، آیه ۷۱)؛ «و او و لوط را [برای رفتن] به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهاده بودیم، رهانیدیم.»

ابراهیم (علیه‌السلام) پس از نجات یافتن از شر نمرودیان با لوط که پسر برادر او، ناخور نام بود و او اول کسی است که بابراهیم ایمان آورد با برادر دیگر لوط و ساره دختر عموی ابراهیم او نیز با آنان



همراه بود و این چهار نفر با هم بشام رفتند، و مقصود از (الأرض التي بارکنا) همان زمین شام است که آن را برکت دادیم بآب خوش گوار و میوه‌های بسیار، و مفسرین جهات دیگری نیز در وجه برکت آن گفته‌اند و ما برای اختصار از بیان آن خودداری می‌نمائیم. (امین، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۲۸۱) هم چنان که قرآن کریم فرموده: «فآمن له لوط و قال إني مهاجر إلی ربی». (عنکبوت، آیه ۲۶) (طباطبایی، ۱۳۷۶، ج ۱۴، ص ۴۲۸)

۳) فرزند صالح

«و وهبنا له إسحاق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین» (انبیاء، آیه ۷۲)؛ «و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم.»
کلمه «نافله» به معنای عطیه است، و چون در باره مضمون دو آیه مذکور مکرر بحث کرده‌ایم دیگر بدان نمی‌پردازیم. (طباطبایی، ۱۳۷۶، ج ۱۴، ص ۴۲۸)

دشمن می‌خواست ابراهیم را نابود کند «أرادوا به کیدا» اما مانع تنها او را نجات دادیم «نجیناه» بلکه به او نسل با برکتی بخشیده «و وهبنا له» و همه آنها را نیز از صالحان و شایستگان قرار دادیم. «و کلا جعلنا صالحین» اینکه نام اسحاق علیه السلام در این آیه ذکر شد، ولی از اسماعیل علیه السلام که فرزند اول حضرت ابراهیم است، نامی به میان نیامد، شاید بخاطر توجه دادن به تولد عجیب و فوق العاده‌ی اسحاق باشد که با اراده‌ی الهی از مادری نازا یعنی ساره، آن هم در سن پیری بدنیا آمده است. (قرآنی، ۱۳۸۸، ج ۵، ص ۴۷۳)

اسحق پسر ابراهیم علیه السلام بود و یعقوب نبیره او پسر اسحق (نافله) یعنی چون ابراهیم از ما اولاد خواست چنانچه در سوره (صافات) ذکر شد یعقوب را بر مسئول ابراهیم زیاد کردیم و تمام آنها را از صلحاء و شایستگان مقام نبوت و ولایت گردانیدیم. (امین، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۲۸۱)



۴) حکمت و دانش

«و لوطا آتیناه حکما و علما و نجیناه من القریة التی کانت تعمل الخبائث إنهم کانوا قوم سوء فاسقین» (انبیاء، آیه ۷۴) «و به لوط حکمت و دانش عطا کردیم و او را از آن شهری که [مردمش] کارهای پلید [جنسی] می کردند نجات دادیم. به راستی آنها گروه بد و منحرفی بودند.» کلمه «حکم» به معنای فصل خصومت، و یا به معنای حکمت است، و آن قریه که عمل خبائث مرتکب می شد، نامش «سدوم» بود، که لوط در مهاجرتش با ابراهیم در آنجا منزل کرد، و منظور از «خبائث» کارهای زشت است، و مراد از «رحمت»، مقام ولایت و یا نبوت است، که هر کدام باشد وجهی دارد، در سابق در تفسیر سوره هود در داستان لوط گذشت دیگر متعرض آن نمی شویم. (طباطبایی، ۱۳۷۶، ج ۱۴، ص ۴۳۱)

سوم از جمله پیمبران نام برده شده در این سوره مبارکه لوط است که گویند پسر برادر ابراهیم بوده و در این آیه او را به چند فضیلت معرفی گردانیده است:

۱- به او علم لدنی عنایت گردیده و آن علمی است که اختصاص بانبیاء و رسولان حق تعالی دارد و بآن طریق رسالت می نمایند.

۲- (حکما) یعنی حکمت باو بخشیده شده، و شاید مقصود از حکمت نبوت و طریق قضاوت و فصل بین خصومات یا علم بحقیقت اشیاء آن طوری که هستند باشد.

۳- نجات دادن او را از قریه مؤتفکه و اهل سدوم که مردم آن بدو فاسق و عمل خبیث آنها لواط بود که اختصاص بآنها داشت و این عمل رکیک آنان ایجاب نمود که از فاسقین گردیدند.

۴- از فضیلت لوط (علیه السلام) دخول او است در رحمت الهی و این از بالاترین فضیلتها بشمار می رود و همین طوری که اعمال اهل سدوم آنان را از فاسقین گردانید نیکی اعمال لوط ایجاب گردید که او را از صالحین و نیکوکاران گردانند. (امین، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۲۸۲)



۵) نجات لوط از سرزمین آلودگان

از آنجا که لوط از بستگان نزدیک ابراهیم و از نخستین کسانی است که به او ایمان آورد پس از داستان ابراهیم، به بخشی از تلاش و کوشش او در راه ابلاغ رسالت و مواهب پروردگار نسبت به او اشاره می‌کند:

«و لوط را به یاد آر که ما به او حکم و علم دادیم» (و لوطا آتیناه حکما و علما). (انبیاء، آیه ۷۴) واژه «حکم» در پاره‌ای از موارد به معنی فرمان نبوت و رسالت آمده، و در موارد دیگری به معنی قضاوت، و گاهی نیز به معنی عقل و خرد، از میان این معانی معنی اول در اینجا مناسبتر به نظر می‌رسد، هر چند منافاتی میان آنها نمی‌باشد. و منظور از «علم» هر گونه دانشی است که در سعادت و سرنوشت انسان اثر دارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، ص ۴۵۸)

لوط از پیامبران بزرگی است که هم عصر با ابراهیم بود، و همراه او از سرزمین بابل به فلسطین مهاجرت کرد، و بعد از ابراهیم جدا شد و به شهر «سدوم» آمده چرا که مردم آن منطقه غرق فساد و گناه، مخصوصا انحرافات و آلودگیهای جنسی بودند، او بسیار برای هدایت این قوم منحرف تلاش و کوشش کرد، و در این راه خون دل خورد، اما کمتر در آن کوردلان اثر گذارد. سرانجام چنان که می‌دانیم قهر و عذاب شدید الهی آنها را فرا گرفت، و آبادیهایشان به کلی زیر و رو شد، و جز خانواده لوط (به استثنای همسرش) همگی نابود شدند که شرح این ماجرا را بطور کامل در ذیل آیات ۷۷ به بعد سوره هود بیان کرده‌ایم. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۹، تلخیص صص ۱۷۸ - ۱۸۰)

لذا در دنباله آیه مورد بحث به این موهبت که به لوط ارزانی داشت اشاره کرده می‌فرماید: «ما او را از شهر و دیاری که کارهای پلید و زشت انجام می‌دادند رهایی بخشیدیم»؛ (و نجیناه من القرية التي كانت تعمل الخبائث). چرا که آنها مردم بدی بودند و از اطاعت فرمان حق بیرون رفته بودند؛ (إنهم كانوا قوم سوء فاسقین). نسبت دادن اعمال زشت و پلید را به «قریه» و شهر و آبادی به جای اهل قریه اشاره به این است که آنها آن چنان غرق فساد و گناه بودند که گویی از در و دیوار آبادیشان گناه و اعمال زشت و پلید می‌بارید و تعبیر «خبائث» به صورت جمع اشاره به این است که آنها علاوه بر عمل فوق العاده شنیع «لواط» کارهای زشت و خبیث دیگری نیز داشتند که در جلد ۹ صفحه ۱۹۷ به آن اشاره کرده‌ایم و تعبیر «فاسقین» بعد از «قوم سوء» ممکن است اشاره به



این باشد که آنها هم از نظر قوانین الهی مردمی فاسق بودند، و هم از نظر معیارهای مردمی، حتی قطع نظر از دین و ایمان افرادی پست و پلید و آلوده و منحرف بودند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، ص ۴۵۹ - ۴۶۰)

۶) اعطای علم و حکمت و داوری در بین مردم

«فهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما» (انبیاء، آیه ۷۹)؛ «پس آن [داوری] را به سلیمان فهماندیم، و به هر یک [از آن دو] حکمت و دانش عطا کردیم، و کوه‌ها را با داوود و پرندگان به نیایش واداشتیم، و ما کننده [این کار] بودیم.»
به هر حال در این آیه حکم سلیمان را در این داستان به این صورت تایید می‌کند: «ما این داوری و حکومت را به سلیمان تفهیم کردیم» و با تایید ما او بهترین راه حل این مخاصمه را دریافت (فهمناها سلیمان).

اما مفهوم این سخن آن نیست که حکم داود اشتباه و نادرست بوده، چرا که بلافاصله اضافه می‌کند: «ما به هر یک از این دو، آگاهی و شایستگی داوری و علم بخشیدیم» (و کلا آتینا حکما و علما). (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، ص ۴۶۷)

۷) مسخر کردن کوه‌ها و مرغ‌ها

«و سخرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر و کنا فاعلین». (انبیاء، آیه ۷۹)

کلمه «تسخیر» به معنای رام کردن چیزی است به طوری که آنچه می‌کند مطابق خواست مسخر کننده باشد. البته این معنا غیر اجبار و اکراه و قسر است، برای اینکه در فاعل اجباری آنچه می‌کند خارج از مقتضای اختیار و طبع او است، به خلاف فاعل مسخر شده که آنچه می‌کند به مقتضای طبع و اختیار خودش است، مانند هیزم و آتش که مسخر آدمی است، ولی نمی‌توان گفت آدمی هیزم را به سوختن مجبور و مکره ساخته است و همچنین عمل اجیر و مزدور، که آنچه برای موجر می‌کند به اختیار خود می‌کند، چیزی که هست به خاطر عقد اجاره مسخر موجر شده است، نه مجبور است، و نه مکره. از همین جا روشن می‌شود که معنای تسخیر کوه‌ها، و مرغان با داوود که



با او تسبیح می‌کنند، این است که کوه‌ها و مرغان که خود فی نفسه تسبیح دارند، تسبیحشان هماهنگ با تسبیح داوود باشد. پس اینکه فرمود: «یسبحن معه» بیان جمله «و سخرنا مع داود» است. و کلمه «طیر» عطف بر جبال است. و جمله «و کنا فاعلین» در اینجا این معنا را می‌دهد که این گونه مواهب و عنایات از سنت‌های دیرینه ما است، و امری نو ظهور و بی سابقه نیست. و اگر گفته شود که این تسبیح تکوینی نه مخصوص کوه‌ها و پرندگان است و نه مخصوص داود، بلکه همیشه و در همه جا و از همه موجودات بانگ این تسبیح برمی‌خیزد.

در پاسخ گفته‌اند: درست است که این تسبیح عمومی است ولی همگان آن را درک نمی‌کنند، این روح بزرگ داود بود که در این حالت با درون و باطن عالم هستی همراز و هماهنگ می‌شد، و به خوبی احساس می‌کرد کوه‌ها و پرندگان با او همصدا هستند و تسبیح گویان. دلیل قاطعی برای تعیین هیچیک از این تفاسیر نداریم، آنچه از ظاهر آیه می‌فهمیم آنست که کوه‌ها و پرندگان با داود همصدا می‌شدند و خدا را تسبیح می‌گفتند، در عین حال تضادی میان این تفسیرهای سه‌گانه نیست و جمع میان آنها امکان‌پذیر است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، صص ۴۷۰-۴۷۱)

۸) آموزش صنعت زره سازی

«و علمناه صنعاً لبوس لکم لتحصنکم من بأسکم فهل أنتم شاکرون» (انبیاء، آیه ۸۰)؛ «و ساختن زره را به خاطر شما به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگهایتان حفظ کند؛ آیا شکرگزار (این نعمتهای خدا) هستید؟»

در این آیه به یکی دیگر از مواهبی که خدا به این پیامبر بزرگ داده اشاره کرده می‌گوید: «ما ساختن زره را به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگهایتان حفظ کند آیا خدا را بر نعمتهایش شکر می‌کنید؟»

سومین معجزه از معجزه‌های داود (علیه السلام) زره ساختن بود که آهن را بدست خود نرم مینمود و زره میساخت و ظاهراً زره‌سازی از مخترعات داود (علیه السلام) بشمار می‌رود که به تعلیم حق تعالی عالم گردیده بود. (امین، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۲۸۹)



کلمه «لبوس» اسم برای همه انواع سلاح است، و عرب به همه اقسام اسلحه لبوس می‌گوید - تا آنجا که گفته است: بعضی گفته‌اند مقصود از آن در اینجا زره است. (طبرسی، ۱۳۸۹، ج ۷، ص ۵۶) و کلمه «باس» به معنای جنگهای خونین و سخت است، و گویا مراد از آن در آیه شریفه سختی و شدت فرود آمدن اسلحه دشمن بر بدن است. و ضمیر در «علمناه» به داوود بر می‌گردد، هم چنان که در جای دیگر در باره آن جناب فرموده: «وألنا له الحديد - آهن را برایش نرم کردیم». و معنای آیه این است که: ما صنعت زره سازی را به داوود تعلیم دادیم تا برای شما زره بسازد و شما با آن وسیله از شدت فرود آمدن اسلحه بر بدن خود جلوگیری کنید. جمله «فهل أنتم شاکرون» تقریر و تحریک بر شکر است. (طباطبایی، ۱۳۷۶، ج ۱۴، ص ۴۴۲)

۹) اعطای سرزمین پر از برکت

«و لسليمان الريح عاصفة تجرى بأمره إلى الأرض التي باركنا فيها و كنا بكل شيء عالمين» (انبیاء، آیه ۸۱)؛ «و برای سلیمان، تندباد را [رام کردیم] که به فرمان او به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم جریان می‌یافت، و ما به هر چیزی دانا بودیم.»

در تفسیر روان جاوید در مورد این آیه اینگونه آمده است: خداوند متعال بعد از بیان تسخیر کوهها برای حضرت داود عطف فرمود به آن شمه‌ئی از الطاف خود را نسبت به فرزندش حضرت سلیمان به این تقریب که او نیز مسخر نمودیم برای حضرت سلیمان باد را در حالی که بشدت میوزید و در حالی که جریان داشت بفرمان او از پایتختش که گفته‌اند بعلبک یا شهر استخر بود تا بیت المقدس یا شام که در آنجا ساختمان میکرد و معمولا صبح میرفت و شب برمیگشت با آنکه یک ماه راه متعارف بود باین کیفیت که بر تختش نشسته و کرسی نشینان در اطرافش و پرندگان بالها را بر سرش افراشته و عساکر در گرد آنها صف کشیده بودند و همه در بساطی جای داشتند که باد آنرا میبرد و اینها از قدرت خدا عجیب نیست چون او به مقتضای حکمت در هر امری عالم است و امور را بر طبق آن جاری میفرماید. (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸ هـ.ق، ج ۳، ص ۵۷۰)



۱۰) شفای جسمی

«فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر و آتیناه أهله و مثلهم معهم رحمۀ من عندنا و ذکرى للعابدین» (انبیاء، آیه ۸۴)؛ «پس [دعای] او را اجابت نمودیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم، و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان [مجددا] به وی عطا کردیم [تا] رحمتی از جانب ما و عبرتی برای عبادت کنندگان [باشد].»

در آیه فوق از یکی دیگر از پیامبران بزرگ خدا و سرگذشت آموزنده او سخن می‌گوید، او «ایوب» است و دهمین پیامبری است که در سوره انبیاء اشاره به گوشه‌ای از زندگانی او شده است. «ایوب» سرگذشتی غم‌انگیز، و در عین حال پرشکوه و با ابهت دارد، صبر و شکیبایی او مخصوصاً در برابر حوادث ناگوار عجیب بود، به گونه‌ای که «صبر ایوب» یک ضرب‌المثل قدیمی است؛ ولی در آیات مورد بحث مخصوصاً به مرحله نجات و پیروزی او بر مشکلات و بدست آوردن مواهب از دست رفته اشاره می‌کند، تا درسی باشد برای همه مؤمنان در هر عصر و زمان که در کام مشکلات فرو می‌روند، بخصوص مؤمنان مکه که به هنگام نزول این آیات، سخت در محاصره دشمن بودند. می‌فرماید: «به یاد آور ایوب را هنگامی که پروردگار خود را خواند و عرضه داشت ناراحتی و درد و بیماری و مشکلات و گرفتاری به من روی آورده است، و تو ارحم الراحمین» (و ایوب إذ نادى ربه أنى مسنى الضر و أنت أرحم الراحمین). «ضر» (بر وزن حر) به هر گونه بدی و ناراحتی که به روح و جان یا جسم انسان برسد، و همچنین نقص عضو، از بین رفتن مال، مرگ عزیزان، پایمال شدن حیثیت، و مانند آن گفته می‌شود. ایوب همانند سایر پیامبران به هنگام دعا برای رفع این مشکلات طاقت‌فرسا نهایت ادب را در پیشگاه خدا به کار می‌برد، حتی تعبیری که بوی شکایت بدهد نمی‌کند، تنها می‌گوید: من گرفتار مشکلاتی شده‌ام و تو ارحم الراحمین هستی، حتی نمی‌گوید مشکلم را برطرف فرما زیرا می‌داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می‌داند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، ص ۴۷۹)

علامه طباطبائی در تفسیر المیزان اینگونه بیان کرده است: و ایوب إذ نادى ربه أنى مسنى الضر و أنت أرحم الراحمین «کلمه» «ضر»- به ضم ضاد- به معنای خصوص بلاهایی است که مستقیماً به جان آدمی می‌رسد، مانند مرض، و لاغری، و امثال آن. و کلمه «ضر»- به فتح ضاد- همه انواع



بلاها را شامل می‌شود. ایوب (علیه السلام) مورد هجوم انواع بلاها قرار گرفت، اموالش همه از دست برفت، و اولادش همه مردند. مرض شدیدی بر بدنش مسلط شد و مدت‌ها او را رنج می‌داد تا آنکه دست به دعا بلند کرد و حال خود را به درگاه او شکایت کرد. خدای تعالی دعایش را مستجاب نمود و از مرض نجاتش داد و اموال و اولادش را با چیزی اضافه‌تر به او برگردانید. در آیه بعدی در این باره می‌فرماید: «فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر» یعنی او را از مرضش نجات و بهبودی دادیم. «و آتیناه أهله و مثلهم معهم» یعنی آنچه از اولادش مردند به اضافه مثل آن به او برگردانیدیم. «رحمة من عندنا و ذکری للعبادین» تا هم به او رحمتی کرده باشیم و هم بندگان عابد ما متذکر شوند و بدانند که خدای تعالی اولیای خود را به منظور آزمایش مبتلا می‌کند آن گاه اجرشان می‌دهد و اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌سازد. (طباطبایی، ۱۳۷۶، ج ۱۴، ص ۴۴۳)

آیه بعد می‌گوید: «به دنبال این دعای ایوب، خواسته‌اش را اجابت کردیم و رنج و ناراحتی او را برطرف ساختیم» (فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر). «و خانواده او را به او بازگردانیدیم، و همانندشان را به آنها افزودیم» (و آتیناه أهله و مثلهم معهم). «تا رحمتی از ناحیه ما بر آنها باشد و هم یادآوری و تذکری برای عبادت کنندگان پروردگار» (رحمة من عندنا و ذکری للعبادین). تا مسلمانان بدانند مشکلات هر قدر زیاد باشد و گرفتاریها هر قدر فراوان دشمنان هر قدر فشرده باشند و نیروهاشان متراکم باز با گوشه‌ای از لطف پروردگار همه اینها برطرف شدنی است، نه تنها زیانها جبران می‌شود بلکه گاهی خداوند به عنوان پاداش صابران با استقامت همانند آنچه از دست رفته نیز بر آن می‌افزاید و این درسی است برای همه مسلمانان مخصوصا مسلمانانی که به هنگام نزول این آیات سخت در محاصره دشمن و انبوه مشکلات قرار داشتند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، ص ۴۷۸ - ۴۷۹)

خداوند برای اینکه این ماجرا سندی برای همه رهروان راه حق باشد، به شیطان این اجازه را داد، او آمد و اموال و فرزندان ایوب را یکی پس از دیگری از میان برداشت، ولی این حوادث دردناک نه تنها از شکر ایوب نکاست بلکه شکر او افزون شد! شیطان از خدا خواست بر زراعت و گوسفندان او مسلط شود، این اجازه به او داده شد و او تمامی آن زراعت را آتش زد و گوسفندان را از بین برد، باز هم حمد و شکر ایوب افزون شد. سرانجام شیطان از خدا خواست که بر بدن ایوب مسلط



گردد و سبب بیماری شدید او شود، و این چنین شد، به طوری که از شدت بیماری و جراحی قادر به حرکت نبود، بی آنکه کمترین خللی در عقل و درک او پیدا شود. نعمتها یکی بعد از دیگری از ایوب گرفته می‌شد، ولی به موازات آن مقام شکر او بالا می‌رفت. تا اینکه جمعی از رهبانها به دیدن او آمدند و گفتند: بگو ببینیم تو چه گناه بزرگی کرده‌ای که این چنین مبتلا شده‌ای؟ (و به این ترتیب شماتت این و آن آغاز شد و این امر بر ایوب سخت گران آمد) ایوب گفت: به عزت پروردگارم سوگند که من هیچ لقمه غذایی نخوردم مگر اینکه یتیم و ضعیفی بر سر سفره با من نشسته بود، و هیچ طاعت الهی پیش نیامد مگر اینکه سخت‌ترین برنامه آن را انتخاب نمودم. در این هنگام بود که ایوب از عهده تمامی امتحانات در مقام شکیبایی و شکرگزاری برآمده بود، زبان به مناجات و دعا گشود و حل مشکلات خود را با تعبیری بسیار مؤدبانه و خالی از هر گونه شکایت از خدا خواست (تعبیری که در آیات فوق گذشت، ربه اُنّی مسنی الضر و اُنّت أرحم الراحمین). در این هنگام درهای رحمت الهی گشوده شد، مشکلات به سرعت برطرف گشت و نعمتهای الهی افزونتر از آنچه بود به او رو آورد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، ص ۴۸۱)

۱۱) نجات از غم و اندوه

«فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین» (انبیاء، آیه ۸۸)؛ «پس [دعای] او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم، و مؤمنان را [نیز] چنین نجات می‌دهیم.»
کلمه «نون» به معنای ماهی است و ذو النون (صاحب ماهی) یونس پیغمبر فرزند متی است که صاحب داستان ماهی است و از طرف پروردگار مبعوث بر اهل نینوی شد و ایشان را دعوت کرد ولی ایمان نیاوردند. پس نفرینشان کرد و از خدا خواست تا عذابشان کند. همین که نشانه‌های عذاب نمودار شد توبه کردند و ایمان آوردند. پس خدا عذاب را از ایشان برداشت و یونس از میانشان بیرون شد و خداوند صحنه‌ای به وجود آورد که در نتیجه یونس به شکم یک ماهی بزرگ فرو رفت و در آنجا زندانی شد تا آنکه خدا آن بلیه را از او برداشته دو باره به سوی قومش فرستاد. (طباطبایی، ۱۳۷۶، ج ۱۴، ص ۴۴۴)



۱۲) همسر شایسته و فرزند صالح

«فاستجبنا له و وهبنا له یحیی و أصلحنا له زوجه إنهم كانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغبا و رهبا و كانوا لنا خاشعین» (انبیاء، آیه ۹۰)؛ «پس [دعای] او را اجابت نمودیم، و یحیی را بدو بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته [و آماده حمل] کردیم، زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند و در برابر ما فروتن بودند.»

خداوند این دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت زکریا (علیه السلام) را اجابت کرد، و خواسته او را تحقق بخشید آن چنان که می فرماید: «ما دعوت او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم» (فاستجبنا له و وهبنا له یحیی). و برای رسیدن به این مقصود «همسر نازای او را اصلاح و قادر به آوردن فرزند کردیم» (و أصلحنا له زوجه).

سپس اشاره به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده چنین می گوید: «آنها در انجام کارهای خیر، سرعت می کردند» (إنهم كانوا یسارعون فی الخیرات). «آنها به خاطر عشق به طاعت و وحشت از گناه در همه حال ما را می خوانند» (و یدعوننا رغبا و رهبا). «آنها همواره در برابر ما خشوع داشتند» (خضوعی آمیخته با ادب و احترام و ترس آمیخته با احساس مسئولیت) (و كانوا لنا خاشعین). ذکر این صفات سه گانه ممکن است اشاره به این باشد که آنها به هنگام رسیدن به نعمت گرفتار غفلتها و غرورهایی که دامن افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان را به هنگام وصول به نعمت می گیرد نمی شدند، آنها در همه حال نیازمندان- را فراموش نمی کردند، و در خیرات، سرعت داشتند، آنها در حال نیاز و بی نیازی، فقر و غنا، بیماری و سلامت، همواره متوجه خدا بودند، و بالآخره آنها به خاطر اقبال نعمت گرفتار کبر و غرور نمی شدند، بلکه همواره خاشع و خاضع بودند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، ص ۴۲۹)

۱۳) فرزند صالح

«و التي أحصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا و جعلناها و ابنها آیه للعالمین» (انبیاء، آیه ۹۱)؛ «و آن [زن را یاد کن] که خود را پاکدامن نگاه داشت، و از روح خویش در او دمیدیم و او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم.»



در این آیه به مقام مریم و عظمت و احترام او و فرزندش حضرت مسیح اشاره شده است. ذکر مریم در ردیف بحثهای مربوط به پیامبران بزرگ یا به خاطر فرزند او حضرت عیسی است و یا به جهت اینکه تولدش از جهاتی شبیه به تولد یحیی از زکریا بود که شرح آن را در ذیل آیات سوره مریم آوردیم و یا به خاطر آنست که روشن کند عظمت مقام ویژه مردان بزرگ نیست بلکه زنان بزرگی هم بوده‌اند که تاریخشان نشانه عظمتشان، الگو و اسوه‌ای برای زنان جهان بوده‌اند.

۱- «فرج» از نظر لغت در اصل به معنی فاصله و شکاف می‌باشد، و به عنوان کنایه در عضو تناسلی به کار رفته است. ذکر این نکته لازم است که ظاهر آیه فوق چنین می‌گوید که مریم دامان خویش را از هر گونه آلودگی به بی‌عفتی حفظ کرد، ولی بعضی از مفسران این احتمال را در معنی آیه داده‌اند که او از هر گونه تماس با مردی (چه از حلال و چه از حرام) خودداری کرد، همانگونه که در آیه ۲۰ سوره مریم می‌گوید: و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا؛ «هیچگاه مردی با من تماس پیدا نکرده و من زن آلوده‌ای نبودم». در حقیقت این مقدمه‌ای است برای اثبات تولد اعجاز‌آمیز عیسی و آیه بودن او.

۲- منظور از «روحنا»- (روح ما) چنان که قبلا نیز گفته‌ایم- اشاره به یک روح با عظمت و متعالی است و به اصطلاح این گونه اضافه «اضافه تشریفیه» است که برای بیان عظمت چیزی آن را به خدا اضافه می‌کنیم، مانند بیت الله (خانه خدا) و شهر الله (ماه خدا).

۳- آیه فوق می‌گوید: مریم و فرزندش را آیه و نشانه‌ای برای جهانیان قرار دادیم، نمی‌گوید دو آیه و نشانه، به خاطر اینکه آن چنان وجود مریم با فرزندش در این آیه بزرگ الهی آمیخته بودند که از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر محسوب می‌شدند، تولد فرزندی بدون پدر، همان اندازه اعجاز‌آمیز است که باردار شدن زنی بدون شوهر، و نیز معجزات عیسی ع در طفولیت و بزرگی، یادآور خاطره مادر او است.

این امور که هر کدام خارق‌عادتی بود و بر خلاف اسباب عادی طبیعی، جملگی از این واقعیت حکایت می‌کند که در ما وراء سلسله اسباب قدرتی است که هر گاه بخواهد می‌تواند روند آنها را دگرگون سازد، و به هر حال وضع مسیح و مادرش مریم در طول تاریخ بشر بی‌نظیر بود، نه قبل و



نه بعد از او دیده نشده است و شاید نکره آوردن آیه که دلیل بر عظمت است اشاره به همین معنی باشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، صص ۴۹۵-۴۹۶)

۱۴) به ارث بردن زمین

«و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادي الصالحون» (انبیاء، آیه ۱۰۵)؛ «و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.» در باره این جمله اقوالی است: ۱- زبور کتب انبیاء است. یعنی ما در کتب همه انبیا بعد از ام الکتاب که در آسمان است و همان لوح محفوظ است، نوشته ایم. وجه این قول این است که زبور و کتاب یک معنی دارد.

۲- زبور کتابهایی است که بعد از تورات نازل شده است و ذکر تورات است. یعنی پس از تورات در زبور نوشته ایم.

۳- زبور کتاب داوود و ذکر کتاب موسی است. این قول از شعبی است و همو، ذکر را بمعنی قرآن و بعد را بمعنی قبل گرفته است. (طبرسی، ۱۳۸۹، ج ۱۶، ص ۱۷۱)

برخی گویند: یعنی زمین بهشت را بندگان صالح من به ارث می‌برند. مثل: «الذین يرثون الفردوس» (مؤمنون، آیه ۱۱)؛ «آنها که بهشت فردوس را به ارث می‌برند.» برخی گویند: مقصود همین زمین است که بدست امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) خواهد افتاد.

«أن الأرض يرثها عبادي الصالحون» - «وراثت» و «ارث» به طوری که راغب گفته به معنای انتقال مالی است به تو بدون اینکه معامله‌ای کرده باشی؛ (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۳) و مراد از وراثت زمین این است که سلطنت بر منافع، از دیگران به صالحان منتقل شود و برکات زندگی در زمین مختص ایشان شود، و این برکات یا دنیایی است که بر می‌گردد به تمتع صالحان از حیات دنیوی که در این صورت خلاصه مفاد آیه این می‌شود که: به زودی زمین از لوث شرک و گناه پاک گشته جامعه بشری صالح که خدای را بندگی کنند و به وی شرک نوزند در آن زندگی کنند هم چنان که آیه «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض... یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا» از آن خبر می‌دهد. و یا این برکات اخروی است که عبارت است از



مقامات قربی که در دنیا برای خود کسب کردند چون این مقامات هم، از برکات حیات زمینی است هر چند که خودش از نعیم آخرت است هم چنان که آیه: «و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و أورثنا الأرض نتبوا من الجنة حیث نشاء» که حکایت کلام اهل بهشت است و آیه «أولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس» بدان اشاره می کنند. از همین جا معلوم می شود که آیه مورد بحث خاص به یکی از دو وراثت های دنیایی و آخرتی نیست بلکه هر دو را شامل می شود. و مفسرینی که آن را به وراثت آخرتی اختصاص داده اند و به آیاتی که مناسب با آن وراثت است تمسک جسته و چه بسا گفته اند همین معنا متعیناً مقصود است چون بعد از اعاده دیگر زمینی نیست تا صالحان آن را ارث ببرند، حرف درستی نزده اند، زیرا معلوم نیست که آیه مورد بحث عطف بر آیه قبلی اش که متعرض مساله اعاده بوده شده باشد تا بگوید بعد از اعاده دیگر زمینی باقی نمی ماند. و ممکن است عطف به اول آیات باشد که می فرمود: «فمن یعمل من الصالحات» که به زودی به آن اشاره خواهیم کرد.

آن مفسرینی هم که آیه را به وراثت دنیایی اختصاص داده حمل بر دوره ظهور اسلام و یا دوران مهدی (عج الله تعالی فرجه) - که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در اخبار متواتره از آن خبر داده و شیعه و سنی آنها را نقل کرده اند - نموده اند باز راه درستی نرفته اند زیرا روایات مذکور هر چند متواتر و مسلم است اما آیه را تخصیص نمی زند.

کوتاه سخن، همانطوری که گفتیم آیه شریفه مطلق است و شامل هر دو وراثت می شود چیزی که هست از نظر سیاق آنچه که عقل و اعتبار اقتضاء می کند این است که آیه شریفه عطف بر همان جمله «فمن یعمل من الصالحات و هو مؤمن...» باشد چون آن آیه به تفصیل حال اهل اختلاف از نظر جزای اخروی اشاره می کرد و این آیه به تفصیل حال آنان از نظر جزای دنیوی اشاره می کند، و در نتیجه حاصل کلام این می شود که: ما بشر را به سوی دینی واحد دعوت کردیم لیکن ایشان دین را قطعه قطعه نموده در آن اختلاف کردند و مجازاتشان هم مختلف شد، اما در آخرت آنهایی که ایمان آوردند سعیشان مشکور و عملشان مکتوب شد - و از کفار بر خلاف این شد - و اما در دنیا، آنهایی که ایمان آوردند زمین را به وراثت مالک شدند - به خلاف دیگران. (طباطبایی، ۱۳۷۶، ج ۱۴، ص ۴۶۷)



امام باقر (علیه السلام) فرمود: اینها اصحاب مهدی در آخر الزمانند. مؤید آن روایتی است که خاص و عام از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کرده‌اند که: «لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث رجلا صالحا من اهل بیتی یملا الارض قسطا و عدلا کما قد ملئت ظلما و جورا» (خزاز رازی، ۱۴۰۱ هـ.ق، ص ۲۶۶)؛ «اگر فقط یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خدا آن روز را طولانی می‌کند تا مردی صالح از اهل بیت من را مبعوث گرداند و زمین را چنان که پر از ظلم و جور شده است، پر از عدل و داد کند.» احادیثی که صراحت در خروج مهدی دارند، سندشان صحیح تر است. در همین احادیث است که مهدی از عترت پیامبر است. از جمله آن احادیث، حدیثی است که نوه بیهقی نقل کرده و گفته: خبر داد ما را ابو علی رودباری که خبر داد ما را ابو بکر ابن داسه که حدیث کرد ما را ابو داوود سجستانی در کتاب سنن از طریق بسیاری که آنها را شمرده و گفته: همه آنها از عاصم مقری از زید بن عبد الله از پیامبر خدا نقل کرده‌اند که: «اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خدا آن روز را طولانی میکند تا مردی از من یا از اهل بیت من مبعوث شود» در بعضی از این روایات است که: «نامش موافق نام من است و زمین را پر از عدل و داد میکند، بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده است.» (طبرسی، ۱۳۸۹، ج ۱۶، ص ۱۷۲-۱۷۳)

۲- پاداش‌های اخروی

در این بخش به پاداش‌های اخروی که در سوره انبیاء بیان شده است و علت اعطای این پاداش‌ها به انبیاء الهی می‌پردازیم.

۱) اعطای رحمت الهی

«و أَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» (انبیاء، آیه ۷۵)؛ «و او را در رحمت خویش داخل کردیم، زیرا او از شایستگان بود.»
در این آیه به آخرین موهبت الهی در باره «لوط» اشاره کرده می‌گوید: ما او را در رحمت خاص خویش داخل کردیم (و أَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا). و به علت آن می‌پردازد: «چرا که او از بندگان صالح بود» (إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ).



این رحمت ویژه الهی بی حساب به کسی داده نمی‌شود، این شایستگی و صلاحیت لوط بود که او را مستحق چنین رحمتی ساخت. راستی چه کاری از این مشکلترا، و چه برنامه اصلاحی از این طاقت فرساتر که انسان مدتی طولانی در شهر و دیاری که اینهمه فساد و آلودگی دارد بماند و دائماً به تبلیغ و ارشاد مردم گمراه و منحرف به پردازد، و کارش بجایی برسد که حتی بخواهند مزاحم میهمانهای او نیز بشوند، به راستی این استقامت جز از پیامبران الهی و رهروان آنها ساخته نیست، چه کسی از ما می‌تواند تحمل چنین شکنجه‌های روحی جانکاهی بکند؟! (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، ص ۴۶۰)

۲) رحمت خدا

«و أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ» (انبیاء، آیه ۸۶)؛ «و آنان (اسماعیل و ادریس و ذا الکفل) را در رحمت خود داخل نمودیم، چرا که ایشان از شایستگان بودند.»
به دنبال سرگذشت آموزنده «ایوب» و صبر و شکیبایی در برابر طوفان حوادث در این آیات مورد بحث اشاره به مقام شکیبایی سه نفر دیگر از پیامبران الهی کرده می‌گوید: «اسماعیل» و «ادریس» و «ذا الکفل» را به یاد آور که همه آنها از صابران و شکیبایان بودند (و إسماعیل و إدریس و ذا الکفل کل من الصابرين) (انبیاء، آیه ۸۵)؛ و اسماعیل و ادریس و ذا الکفل را یاد کن که به آنها انواع نعمتها را عطا کردم و آنها نیز در برابر بلاها و اطاعت، صبر می‌کردند. هر یک از آنها در طول عمر خود در برابر دشمنان و یا مشکلات طاقت فرسای زندگی صبر و مقاومت به خرج دادند و هرگز در برابر این حوادث زانو نزدند و هر یک الگویی بودند از استقامت و پایداری. سپس بزرگترین موهبت الهی را در برابر این صبر و استقامت برای آنان چنین بیان می‌کند «ما آنها را در رحمت خود داخل کردیم، چرا که آنها از صالحان بودند» (و أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ). (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، ص ۴۸۲)

در تفسیر مخزن العرفان اینگونه بیان شده است: شاید مرجع ضمیر (هم) این سه نفر از انبیاء باشند و شاید تمام پیامبران نام برده در این آیات مراد باشد زیرا که تماماً داخل در رحمت بی پایان الهی و مشمول فیض سبحانی میباشند و تمام پیامبران عظام از صلحاء و نیکوکاران و برگزیدگان از



بنده گان خاص پروردگارند که از طرف حضرت عزت برای ارشاد بسوی مردم فرستاده شده‌اند. (امین، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۲۹۵)

اسماعیل در بلدی که نه زراعت بود و نه حیوان، با صبر و شکیبایی استقامت کرد و کعبه را ساخت و ادریس در راه دعوت بسوی خدا صبر کرد و اول پیامبری بود که بسوی قومش مبعوث شد و آنها را دعوت کرد و آنها معصیت کردند و خدا آنها را هلاک کرد و ادریس را به آسمان ششم برد. اما ذا الکفل، برخی گویند: مرد صالحی بود که در خدمت پیامبری روزها روزه‌دار و شبها عبادت میکرد و تصمیم گرفته بود که خشم نگیرد و بحق پایبند باشد. او طبق همین تصمیم عمل کرد و خداوند او را پاداش داد. برخی گویند: او نیز پیامبر بود و معنی کفل ضعف است. یعنی بخاطر شرافت عملش چند برابر اعمال دیگران باو پاداش داده شد. برخی گویند: الیاس است. برخی گویند: یسع است و این نه آن یسعی است که قرآن می گوید: تکفل کرد شاه جباری را که اگر توبه کند به بهشت رود و نوشته‌ای نیز باو داد. شاه که نامش کنعان بود توبه کرد. باین جهت آن پیامبر ذا الکفل نامیده شد. یعنی صاحب خط.

و أدخلناهم فی رحمتنا: این پیامبرانی را که نامشان ذکر کردیم، در رحمت خویش غوطه‌ور ساختیم و اگر میگفت «رحمانهم» این معنی را نمیداد. بلکه صرفاً معنایش این بود که رحمتشان کردیم.

إنهم من الصالحین: آنها را برحمت خود داخل کردیم زیرا از صالحان بودند. (طبرسی، ۱۳۸۹، ج ۱۶، ص ۱۵۴)

۳) حفظ امانتداری در ثبت اعمال

«فمن يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا كفران لسعیه و إنا له كاتبون» (انبیاء، آیه ۹۴)؛ «پس هر که کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن [هم] باشد، برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود، و ماییم که به سود او ثبت می کنیم.»

در این آیه، نتیجه هماهنگی با «امت واحده» در طریق پرستش پروردگار، و یا انحراف از آن و پیمودن راه تفرقه را چنین بیان می فرماید: «هر کس چیزی از اعمال صالح را انجام دهد در حالی



که ایمان داشته باشد، تلاش و کوشش او مورد ناسپاسی قرار نخواهد گرفت» (فمن يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا كفران لسعیه). و برای تاکید بیشتر اضافه می‌کند: «و ما اعمال صالح او را قطعاً خواهیم نوشت» (و انا له كاتبون).

قابل توجه اینکه در این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ایمان و عمل صالح به عنوان دو رکن اساسی برای نجات انسانها ذکر شده، ولی با اضافه کردن کلمه «من» که برای «تبعیض» است این مطلب را بر آن می‌افزاید که انجام تمام اعمال صالح نیز شرط نیست، حتی اگر افراد با ایمان، بخشی از اعمال صالح را انجام دهند باز اهل نجات و سعادتند و در هر حال این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، شرط قبولی اعمال صالح را ایمان می‌شمرد.

ذکر جمله «فلا كفران لسعیه» در مقام بیان پاداش این گونه افراد، تعبیری است توأم با نهایت لطف و محبت و بزرگواری چرا که خداوند در اینجا در مقام تشکر و سپاسگزاری از بندگانش بر می‌آید، و از سعی و تلاش آنها تشکر می‌کند این تعبیر شبیه تعبیری است که در آیه ۱۹ سوره اسراء آمده است: و من أراد الآخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن فأولئك كان سعيهم مشكورا: «کسی که سرای آخرت را بخواهد و تلاش و کوشش خود را در این راه به خرج دهد در حالی که ایمان داشته باشد از کوشش او تشکر می‌شود». (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، صص ۴۹۹ - ۵۰۰)

۴) دوری از آتش جهنم

«إن الذين سبقت لهم منا الحسنی أولئك عنها مبعدون» (انبیاء، آیه ۱۰۱)؛ «بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است از آن [آتش] دور داشته خواهند شد.»

کلمه «حسنى» مؤنث کلمه «احسن» است، و وصفی است که در جای موصوف خود قرار گرفته، و تقدیر آن «عدة الحسنی - وعده‌های نیک» و یا «موعدة الحسنی» می‌باشد، که عبارت است از نجات یا بهشت. و موعده به هر یک از این دو در کلام خدای تعالی آمده، یک جا فرموده: «ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیاً» (نجات می‌دهیم آنان را که تقوی پیشه کردند، و ظالمان را دو زانو در آن باقی می‌گذاریم. (سوره مریم، آیه ۷۲) و در جای دیگر فرموده: «وعد الله المؤمنین و المؤمنات جنات». (طباطبایی، ۱۳۷۶، ج ۱۴، ص ۴۶۳)



در شأن نزول این آیه گفته‌اند روزی رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دید صنادید قریش (یعنی بزرگان آنها) در مقابل سیصد و شصت بت سجده می‌کنند، به آنها نزدیک گردید و مجادله و مناظره با آنان آغاز نمود، نصر بن حارث با او مجادله نمود بالاخره حضرت آنان را مجاب نموده و آنها را ملزم گردانید چون هیچ جوابی نداشتند عناد ورزیدند و گفتند ما بر دین پدران خود ثابت و راسخیم و هرگز بر نمی‌گردیم حضرت آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حسب جهنم را بر آنها قرائت نمود. آتش غضب در سینه آنها مشتعل گردید و درخواستند و از مسجد بیرون رفتند. در راه عبد الله بن زبیری بر آنها برخورد نمودند. آنان بسیار پریشانند و در مهمی با هم مشورت مینمایند سؤال کرد که چه مطلبی ایجاب نموده که شما پریشان گردیده‌اید؟ وقتی حکایت را به او گفتند، گفت من میروم و با محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مباحثه می‌نمایم و او را ملزم می‌گردانم آمد نزد حضرت و گفت ای محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به پروردگار کعبه قسم که آمده‌ام با تو بحث نموده و تو را ملزم گردانم تو می‌گویی هر چه غیر از خدا میپرستید حسب جهنم خواهد بود در صورتی که عیسی و عزیر و ملائکه معبود نصاری و یهود و بنو ملیحند و کلام تو چنین ایجاب میکند که این معبودان همه در جهنم باشند اگر چنین است معبودان ما نیز در جهنم باشند باکی نیست، حضرت فرمود معبودان اینها شیاطینند که اینان را باین امر قبیح وادار نموده نه عزیر (علیه‌السلام) و عیسی (علیه‌السلام) و ملائکه که از پرستش کنندگان خود بیزارند. این آیه تذکر می‌دهد که آنهایی که از طرف ما نیکی را پیشی گرفته‌اند برای آنها وعده بهشت و سعادت است و از فزع اکبر قیامت و از آن عذابهایی که برای اهلش مهیا گردیده ایمن میباشند و بسیار دورند از جهنم. (امین، ۱۳۶۵، ج ۸، صص ۳۰۶-۳۰۷)

۵) دوری از شنیدن صدای عذاب شوندگان

«لا یسمعون حسیسها و هم فی ما اشتتھت أنفسهم خالدون» (انبیاء، آیه ۱۰۲)؛ «صدای آن را نمی‌شنوند، و آنان در میان آنچه دل‌هایشان بخواهد جاودانند.»



«کلمه» «حسیس» به معنای صوتی است که احساس شود. و کلمه «فزع اکبر» به معنای ترس بزرگ است که خدای تعالی خبر داده چنین ترسی در هنگام نفخ صور وقوع پیدا می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۷۶، ج ۱۴، ص ۴۶۳)

در این آیه بیان می‌کند که بهشتیان در وضعی هستند که صدای آتش را نمیشنوند و در نعمتهای بهشت و در پناه آن دائماً بسر می‌برند و تمايلات نفسانی آنها برآورده می‌شود. برخی گویند: منظور از این آیه عیسی و مریم و عزیر و فرشتگان است. زیرا آنها از اینکه بت شده‌اند کراهت داشته‌اند. اما بقولی عمومیت دارد و شامل همه آنهايي که وعده نیک داده شده‌اند، می‌شود. (طبرسی، ۱۳۸۹، ج ۱۶، ص ۱۶۷)

۶) دوری از دلهره

«لا یحزنهم الفزع الأكبر و تتلقاهم الملائکه هذا یومکم الذی کنتم توعدون» (انبیاء، آیه ۱۰۳)؛ «دلهره بزرگ، آنان را غمگین نمی‌کند و فرشتگان از آنها استقبال می‌کنند [و به آنان می‌گویند]: این همان روزی است که به شما وعده می‌دادند.»

و نیز آنها در جای امن و امان (عند ملیک مقتدر) جای گرفته و آنان چنانند که آن واقعه بزرگ قیامت آنها را بفزع و جزع نمی‌آورد و ملائکه رحمت بر آنها وارد میگردند و آنها را تبریک میگویند که این همان روزی است که قبلاً بشما وعده داده شده بود. (امین، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۳۰۷)

عذاب آتش که ترس آن از همه چیز بزرگتر است، آنها را محزون نمی‌کند. برخی گویند: مقصود نفخ صور دوم است. چنان که می‌فرماید: «و نفخ فی الصور فصعق من فی السماوات و من فی الأرض إلا من شاء الله» (نمل، آیه ۸۷) در صور دمیده می‌شود و همه آنهايي که در آسمانها و زمین هستند می‌ترسند، جز کسانی که خدا بخواهد. برخی گویند: آن هنگامی است که بنده را به آتش می‌برند. برخی گویند: آن زمانی است که کار مرگ و میر بپایان می‌رسد و گفته می‌شود: ای اهل بهشت، جاودانی است نه مرگ! و ای اهل آتش، جاودانی است نه مرگ! ابو سعید خدری از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کرده است که: سه کس بر توده‌ای از مشک، گرفتار فزع اکبر و حساب نمیشوند: قاریان قرآن و مؤذنین و بردگان نیکو کار. (طبرسی، ۱۳۸۹، ج ۱۶، ص ۱۶۸)



۷) رحمت برای جهانیان

«و ما أرسلناك إلا رحمة للعالمين» (انبیاء، آیه ۱۰۷)؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم». ابن عباس گوید: پیامبر رحمت است برای خوب و بد و مؤمن و کافر. پس برای مؤمن در دنیا و آخرت رحمت است و برای کافر در همین دنیا که از بلاها و مسخها و هلاکتها معاف شده است. در روایت است که: چون این آیه نازل شد، پیامبر به جبرئیل فرمود: آیا از این رحمت بتو رسیده است؟ گفت: آری. من از عاقبت کار می ترسیدم. بتو ایمان آوردم و خدا مرا ستوده و فرمود: «ذی قوه عند ذی العرش مکین» (تکویر، آیه ۲۰)؛ «صاحب نیرو است و پیش صاحب عرش مقامی دارد». برخی گویند: وجه اینکه برای کافر نعمت است، این است که او را به ایمان و ثواب دائم هدایت کرده است. اگر چه او هدایت نپذیرد. مثل اینکه برای گرسنه غذا ببرند و او نخورد. این آیه دلالت بر بطلان قول اهل جبر دارد. چه آنها می گویند: خدا را بر آنها نعمتی نیست در حالی که آیه می گوید: بعثت پیامبر اسلام نعمت است برای همه اهل جهان. (طبرسی، ۱۳۸۹، ج ۱۶، ص ۱۷۴)

خدای رحمن رسول رحمت خود را به رحمة للعالمین ستوده و باو خطاب نموده که وجود تو رحمتی است برای تمام جهانیان و اشاره است به اینکه گمان نشود که رسالت تو اختصاص بجماعتی یا بزمانی دون زمانی داشته باشد، رسالت تو عام است و تو برای کافه افراد بشر بلکه بر جن و انس تا صبح قیامت رسالت داری و این لطفی است از طرف حق تعالی که باید همیشه آیات قرآنی و سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در زمین اهل جهان فعالیت نماید و دستور العمل تمام افراد بشر باشد و حجت بر خلق تمام شود. (امین، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۳۱۴)

نتیجه گیری

در اصول تربیتی قرآنی، روش های زیادی برای رساندن انسان ها به حیات طیبه و ایجاد اشتیاق برای آنها وجود دارد. گاهی از روش تشویق و گاهی از روش تنبیه استفاده می نماید یعنی در قرآن روش های پاداش و تنبیه شامل پاداش مادی و معنوی و همراه بودن پاداش و تنبیه از نکات جالب توجه می باشد. در سوره انبیاء، خداوند با بیان قسمتهایی از زندگانی ۱۶ تن از انبیاء الهی و بیان



نکات مثبت زندگی آنها و اینکه آنها چه خصوصیات اخلاقی برجسته‌ای داشته‌اند، روش پاداش دادن خود را به تصویر کشیده است.

در این سوره پس از بررسی زندگانی هر پیامبر، بیان شده است که در قبال چه کار خوب و پسندیده‌ای از ایشان، خداوند به هریک از آنها پاداش اعطا نموده است، تا با این بیان راهی برای تشویق و ترغیب خوانندگان باشد تا به کارهای خیر و نیک روی آورند و از کارهای بد و گناه‌آلود دور گردند.

انواع پاداش‌های بیان شده در این سوره را به دو گروه پاداش‌های دنیوی و اخروی تقسیم نمودیم و هر کدام دارای زیر مجموعه‌هایی بودند، که در این مقاله جمع‌آوری شده است. پاداش‌های دنیوی مانند: رشد فکری، فرزند صالح، صنعت ساختن زره و... و پاداش‌های اخروی مانند: رحمت الهی، دوری از آتش جهنم، دوری از دلهره در آخرت و... می‌باشد، که به هر کدام به صورت مفصل پرداخته شد.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم
- امین، نصرت‌بیگم، (۱۳۶۵)، تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن، ج ۸، ۱۵ جلد، [بی‌نا]، [بی‌جا]، چاپ اول.
- ثقفی تهرانی، محمد، (۱۳۹۸ هـ.ق)، روان جاوید در تفسیر قرآن مجید، ج ۳، تهران، برهان-ایران، چاپ دوم.
- حجتی، سیدمحمدباقر، (۱۳۶۶)، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم.
- خزاز رازی، علی بن محمد، (۱۴۰۱ هـ.ق)، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر، مصحح حسینی کوهکمری، عبد اللطیف، قم، بیدار.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۶۳)، لغت نامه دهخدا، تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا، دانشگاه تهران.



- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، (۱۳۷۵)، مفردات الفاظ قرآن، ج ۱ و ۳، ترجمه سید غلامرضا خسروی حسینی، تهران، مرتضوی.
- طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۶)، تفسیر المیزان، ج ۱۴ و ۱۲ و ۹، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۸۹)، تفسیر مجمع البیان، ج ۱۶ و ۷، تهران، فراهانی - ایران.
- عمید، حسن، (۱۳۷۱)، فرهنگ لغت عمید، تهران، امیرکبیر.
- قرائتی، محسن، (۱۳۸۸)، تفسیر نور، ج ۵، ۱۰ جلد، تهران، مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، چاپ اول.
- محمدی، محمدحسین، (۱۳۹۰)، اطلاعات عمومی قرآنی، تهران، مرکز فرهنگی ولیعصر (عج الله تعالی فرجه)، چاپ اول.
- معین، محمد، (۱۳۸۴)، فرهنگ معین، ج ۱، تهران، نامن.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، ج ۱۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دهم.